

بررسی موانع مشارکت زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب

محمد جواد حق شناس^۱

استادیار دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

شهناز زمردبخش آزاد

دانش آموخته دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۷/۱۰)

چکیده

این مقاله بر شناخت موانع مشارکت سیاسی زنان در احزاب تمرکز دارد. پرسش اصلی مقاله این است که موانع اصلی مشارکت زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب کدامند؟ در پاسخ به این پرسش، استدلال اصلی مقاله این است که دو عامل فرهنگ سیاسی پدرسالارانه یا به تعبیر کلی‌تر، غلبه فرهنگ مردسالاری در جامعه در کنار موانع سیاسی غیررسمی، تأثیر منفی بر سه عامل مرتبط با مشارکت یعنی ویژگی‌های شخصیتی، انگیزه‌های سیاسی و موقعیت اجتماعی زنان در جامعه گذاشته و با تثبیت الگوها و پیامدهایی چون ضرورت تبعیت زنان از مردان، تضعیف موقعیت اجتماعی زنان و ایجاد حس بی‌قدرتی سیاسی در میان آنها، محیط سیاسی نامطلوبی را برای مشارکت سیاسی زنان فراهم آورده و در نتیجه، مشارکت آنها را کاهش داده است. در این پژوهش از روش پرسشنامه ساختمند استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی

احزاب، زنان، فرهنگ پدرسالارانه، مشارکت سیاسی، موانع، موانع سیاسی غیررسمی.

مقدمه

مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان در کشورهای در حال توسعه و بسیج آنها در قالب مشارکت مؤثر و سازمان‌یافته در فرایند توسعه پایدار جایگاه ویژه‌ای دارد. طی چند دهه اخیر، جامعه زنان در ایران تحولاتی را از سر گذرانده است. وقوع انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در روند مشارکت سیاسی زنان ایران بود، اما همچنان کشور از حیث مشارکت زنان در جایگاه درخوری قرار ندارد و در میزان دسترسی‌شان به ساخت قدرت، بسیار ضعیف است. چنین محدودیت و ضعفی در میزان حضور زنان درون احزاب نیز به چشم می‌خورد؛ محدودیتی که قدمتی طولانی دارد. به‌طور کلی عدم فعالیت حزبی با ضعف جامعه زنان در این عرصه موجب می‌شود زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت کشور در زمینه اصلاح ساختار دولت و اداره کشور که کارکرد اصلی حزب است، منفعل مانده و به تبع این انفعال، رفته‌رفته از صحنه سیاست کشور کنار زده شوند و در زمینه مشارکت سیاسی در حاشیه قرار گیرند. با اینکه به‌کارگیری ظرفیت احزاب برای حضور زنان در عرصه قدرت امروزه بر کسی پوشیده نیست، متأسفانه این مسئله به‌ویژه در میان احزاب کشور ما هنوز به ضرورت تبدیل نشده است.

هرچند شاید بتوان گفت مشکل اصلی احزاب در کشور ما پذیرش اصل حزب است؛ یعنی اصل حزب در جامعه شکل نگرفته، با اینکه ساختار برخی احزاب تشکیل شده است، ولی باور به اینکه احزاب باید حرف آخر را بزنند، هنوز ایجاد نشده است. این در حالی است که شکل‌گیری ساختار احزاب موجود می‌تواند زمینه‌ای باشد برای اینکه باور به احزاب تقویت شود و آرام‌آرام به سمت موقعیتی حرکت کند که حزب بتواند ابزار مناسبی برای رسیدن به قدرت باشد و احزاب بتوانند با بهره‌گیری از خرد جمعی و ایجاد کار منظم تشکیلاتی کار را پیش ببرند. در این شرایط زنان نیز در کنار مردان قرار می‌گیرند و با تقویت حزب در کشور می‌توانند میزان مشارکت سیاسی خود را افزایش دهند. بنابراین نیاز است تا به‌منظور ارائه راهکارهایی در خصوص حضور زنان در احزاب به‌عنوان جایگاهی که به مشارکت هرچه بیشتر زنان در قدرت و ظرفیت‌سازی کمک می‌کنند، مطالعه‌ای گسترده و جامع صورت گیرد، زیرا احزاب این تفاوت را با دیگر نهادهای مدنی دارند که برای دستیابی به قدرت سیاسی تلاش کنند. اگر یکی از کارکردها و اهداف اصلی احزاب، حضور در قدرت برای تغییر و اصلاح سیاست‌های موجود در نظر گرفته شود، این قاعده پذیرفتنی است که احزابی که به‌دنبال حضور زنان در قدرت نیز هستند، از جایگاه حزب به‌عنوان فرصت برای ظرفیت‌سازی و تحقق این هدف بهره می‌گیرند. در واقع اعتقاد به برابری فرصت‌ها برای حضور زنان در قدرت از جانب احزاب موجب توجه بیشتر به راهکارهای تحقق این هدف می‌شود.

در ایران حزب به معنای عام آن همانند دسته و تشکل سیاسی مثل بسیاری از جوامع بشری پیشینه‌ای طولانی و تاریخی دارد، اما سابقهٔ تحزب به شکل مشخص کنونی و در چارچوب تعاریف مرسوم از احزاب سیاسی، در ایران به حدود یک قرن پیش بازمی‌گردد، به عبارتی به عصر مشروطه یا کمی پیش از آن به اواخر دورهٔ ناصر و اوایل سلطنت مظفردالدین شاه قاجار برمی‌گردد. با بررسی نقش زنان در احزاب در دوره‌های مختلف می‌توان گفت که اگرچه نقش زنان در مصادر قدرت سیاسی بسیار کم‌رنگ است، اما آنان می‌توانند نقش خود را به تدریج به‌عنوان نیروهای توانمند سیاسی و اجتماعی افزایش دهند و خواسته‌های خود را به ضرورتی در جامعه بدل کنند. درست همین نیروست که با توان بیشتر می‌تواند ساختار سیاسی تک‌صدایی ایران را با رقابت‌های سیاسی و با افزایش و تنوع احزاب رشد دهد، زیرا در همین رقابت‌هاست که خواسته‌های زنان هرچه جدی‌تر مطرح خواهد شد.

از آنجا که بررسی همهٔ احزاب و تشکل‌های سیاسی دارای پروانه از سوی وزارت کشور کار دشواری است و حتماً باید در چارچوب یک پژوهش مورد توجه قرار گیرد، به‌صورت مختصر و با در نظر داشتن سه گروه تشکل‌های سیاسی زنان، احزاب اصلاح‌طلب و احزاب اصول‌گرا به بررسی اعضای مؤثر در این احزاب فراگیر شامل اعضای هیأت مؤسس، شورای مرکزی، رؤسای دفاتر، کمیته‌ها و شاخه‌ها پرداخته شد. از جملهٔ این احزاب می‌توان به مؤتلفهٔ اسلامی، جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، جمعیت وفاداران انقلاب اسلامی، حزب مردم‌سالاری، اعتماد ملی، مشارکت، اتحاد ایران اسلامی، حزب ندا، رهپویان انقلاب اسلامی، جمعیت زنان (احزاب زنان)، اعتدال و توسعه و... اشاره کرد.

چارچوب مفهومی و مبنای نظری

مفاهیم

مشارکت سیاسی

مشارکت از لحاظ لغوی به معنای شرکت داشتن یا درگیر بودن است. می‌توان گفت مشارکت تعهدی فعالانه، آگاهانه، آزادانه و بدون تعصب است که در جهت معنا دادن به عمل و حرکت اجتماعی شکل می‌گیرد و با شرکت دادن اشخاص در فعالیت‌های گروهی تحقق می‌یابد. مشارکت ابعاد مختلفی دارد که مهم‌ترین آن مشارکت سیاسی است. از مشارکت سیاسی تعاریف متعددی شده است. مثلاً ساروخانی مشارکت سیاسی را شرکت در امور سیاسی و گزینش رهبران سیاسی توسط مردم دانسته است که در مواردی فقط از طریق دادن رأی تحقق می‌یابد. لیک در بسیاری از موارد، بعضی بدان قناعت نکرده و در تبلیغات سیاسی، یا شرکت در احزاب، ایفای نقش می‌کنند. در سطحی فراتر، مشارکت سیاسی مفهوم عام و جامع‌تری

دارد. مثلاً مایکل راش در کتاب *جامعه و سیاست*، مشارکت سیاسی را درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از مشارکت نکردن تا داشتن مقام رسمی سیاسی دانسته است. با توجه به تعاریف ذکر شده، تعریفی که برای این تحقیق ارائه می‌دهیم عبارت است از: «درگیری آزادی، احساسی و عملی یک فرد در سطوح مختلف سیاسی به منظور تأثیرگذاری بر نتایج حکومتی که بارزترین شکل آن رأی دادن است».

حزب

فرهنگ علوم سیاسی حزب را این‌چنین تعریف می‌کند:

«سازمان سیاسی که از همفکران و طرفداران یک آرمان تشکیل شده است و با داشتن تشکیلات منظم، برنامه‌های سیاسی کوتاه‌مدت و درازمدت برای نیل به آرمانش از دیگر اشکال سازمانی نظیر جبهه و گروه‌های سیاسی مشخص می‌شود. و معمولاً برای به دست گرفتن قدرت دولتی و یا شرکت در آن مبارزه می‌کند» (آقا بخشی و افشاری راد، ۱۳۷۹: ۴۲۳).

لاپالومبارا و واینر تعریفی از حزب ارائه می‌کنند که متضمن چهار شرط اساسی است: نخست آنکه، حزب مستلزم وجود سازمان و تشکیلات پایداری است که حیات سیاسی آن از حیات بنیانگذاری آن فراتر باشد؛ دوم اینکه، تشکیلات حزبی دارای سازمان مستقر در محل، همراه با زیرمجموعه‌هایی باشد که در سطح ملی فعالیت داشته و با یکدیگر روابط منظم و متقابلی داشته باشند؛ سوم اینکه، اراده رهبران ملی و محلی سازمان برای کسب قدرت استوار باشد؛ چهارم اینکه، حزب باید در پی کسب حمایت عمومی باشد و از پشتیبانی مردم برخوردار باشد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۴).

به‌طور کلی در تعریفی جامع، حزب سیاسی را می‌توان چنین تعریف کرد: «حزب یک گردهمایی پایداری گروهی از مردم است که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظم‌اند و با پشتیبانی مردم برای به دست آوردن قدرت سیاسی از راه‌های قانونی مبارزه می‌کنند» (عالم، ۱۳۸۱: ۳۴۵).

به دنبال تعاریف ارائه شده از مشارکت سیاسی انتظار می‌رود که اقتدارگراترین حکومت‌ها نیز ظاهراً نوعی از آن را طلب کنند تا بر مشروعیت خود بیفزایند. در این میان مشارکت سیاسی زنان به عنوان نیمی از جمعیت جامعه، سبب آزادسازی نیروها و توان‌های بالقوه و نهفته آنها شده و میزان مشارکت و نقش آنان را در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بالا برده و زمینه‌ساز رشد و توسعه و ثبات و عدالت در جامعه می‌گردد (رحمانی، ۱۳۸۸: ۲۱). به باور این مقاله، این مشارکت از طریق احزاب سیاسی صورت می‌گیرد، که فعالیت احزاب نیز خود با نظام سیاسی حاکم بر جامعه ارتباط مستقیمی دارد.

از آنجا که تحزب و فعالیت حزبی از شاخص‌های توسعه سیاسی است، به همین دلیل چگونگی و چند و چون کار حزبی در جامعه زنان می‌تواند به خوبی سطح فعالیت سیاسی و اثرگذاری زنان یک جامعه را در عرصه سیاست تعیین کند، چراکه احزاب به‌عنوان نهادهای مدنی در هر جامعه وظیفه سهم کردن افراد را در قدرت سیاسی کشور به‌عهده دارند. بنابراین اگر زنان یک جامعه در این نهادهای مدنی نقش شایان توجهی نداشته باشند، نمی‌توان انتظار داشت در سیستم توزیع و مشارکت قدرت نزد گروه‌ها یا اقشار خاص نیز نقشی ایفا کنند.

چارچوب نظری تحلیل

زنان و مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی زنان از حقوق اولیه آنها و از لوازم و نتایج توسعه همه‌جانبه است. اهمیت پرداختن به این موضوع به این دلیل است که نتایج مطالعات توسعه‌نیافتگی مشخص کرده است که گره کارها، به‌نوعی با بی‌توجهی به نقش زنان در تصمیم‌گیری‌ها ارتباط دارد که این خود، مسئله مشارکت سیاسی را مطرح می‌سازد (مصفا، ۱۳۷۵: ۸). زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند و اعمال‌نظر یا عدم اعمال‌نظر آنان در تصمیم‌گیری‌ها، نمایانگر حضور یا عدم حضور نیمی از جامعه در سیاستگذاری‌هاست. در این مرحله، مشارکت و فعالیت زنان در عرصه سیاسی از سه دیدگاه قابل بررسی است:

الف) دیدگاه فمینیستی

این تصور درباره زنان وجود دارد که آنان برای اجرای وظایف سیاسی توانایی کمتری از مردان دارند و به سیاست کمتر علاقه‌مندند. در گذشته، جامعه‌شناسی سیاسی به پذیرش این نظر، فهم عام^۱ در مورد رابطه زنان با سیاست و نیز قائل شدن اعتبار علمی، برای آن گرایش داشته است. سیلویا والبی^۲ (۱۹۸۸) معتقد است که در جامعه‌شناسی سیاسی پنج نوع رویکرد به مسائل جنسیت وجود دارد:

۱. رویکردی که زنان را با سیاست بی‌ارتباط می‌داند. این رویکرد در صورت اشاره به چنین ارتباطی، برای شیوه‌های سیاسی عمل زنان در قیاس با مردان اعتبار کمتری قائل می‌شود؛
۲. رویکردی که از شیوه‌های غیرواقعی نشان دادن زنان در جامعه‌شناسی سیاسی به‌ویژه در مطالعات در خصوص انتخابات، انتقادهایی را مطرح می‌کند؛
۳. رویکرد مطالعات فمینیستی در مورد فعالیت سیاسی زنان؛

1. Common sense view

2. Sylvia walby

۴. رویکرد تحلیل‌های به‌عمل‌آمده از سیاست جنسیتی‌شده، تحلیل‌هایی که نه‌فقط فعالیت سیاسی زنان، بلکه مقاومت مردسالاران- یعنی مبارزه قدرت میان فمینیسم و مردسالاری - را بررسی می‌کند؛

۵. تحلیلی از نقش دولت در ایجاد و حفظ خانواده هسته‌ای، و نقش زنان به‌عنوان همسر و مادر از نظر سیلتانن^۱ و استان ورش^۲ (۱۹۸۴) در نوشته‌هایی با دید مردانه توانایی سیاسی زنان دست‌کم گرفته شده است. تحقیقات با دید مردانه حاکی از آن‌اند که مشارکت زنان در سیاست کمتر از مردان است و علایق و خواسته‌های زنان بازتاب تعهدات اخلاقی یا خانوادگی آنان است نه مواضع سیاسی معتبر. این آثار تأثیر حوزه شخصی را بر رفتار سیاسی مردان نادیده گرفته‌اند. محققان با دید مردانه در مورد رفتار زنان در انتخابات اظهار داشته‌اند که زنان کمتر از مردان رأی می‌دهند، زنان از مردان محافظه‌کارترند، زنان از مردان دمدمی‌مزاج‌ترند و زنان بیشتر تحت تأثیر شخصیت‌ها قرار می‌گیرند. بازبینی نوشته‌های فمینیست و نتایج تحقیقاتشان حاکی از آن است که شواهدی که این نتیجه‌گیری‌ها بر آن استوارند، بسیار سست‌اند (آبوت، ۱۳۷۶: ۲۱۲-۱۹۱).

ب) دیدگاه سنتی

براساس پژوهش‌های موجود، زنان نسبت به مردان آگاهی سیاسی کمتری دارند و در مقایسه با مردان از نظر سیاسی بی‌تفاوت‌ترند یا در صورت مشارکت در زندگی سیاسی بیشتر از مردان به احزاب راست و محافظه‌کار گرایش دارند. مهم‌ترین جلوه‌های رفتار سیاسی زنان که در پژوهش‌ها و بررسی‌های گوناگون بر آنان تأکید شده عبارت‌اند از:

- پیروی زنان از شوهران خود در رفتار سیاسی: یکی از عوامل اصلی تعیین‌کننده رأی سیاسی زنان، رأی شوهرانشان است. همچنین پس از ازدواج احتمال تغییر رأی سیاسی زنان و گرایش آنها به رأی شوهران خود بسیار بیشتر است تا عکس آن. در برخی پژوهش‌ها دلایل گرایش زنان به رأی سیاسی شوهرانشان بررسی شده است، مثلاً داورزه نشان می‌دهد از زنانی که اظهار داشتند همانند شوهران خود رأی می‌دهند، ۳۰ درصد دلیل آن را «اعتماد» به شوهران خود بیان کردند. ۲۰ درصد به‌منظور اجتناب از مشاجره کردند و ۴۰ درصد به‌دلیل «همفکر بودن» با شوهران خود مانند آنها رأی دادند. در آلمان غربی ۹۰ درصد زن و شوهرها مثل هم‌رأی می‌دهند، زن‌ها به‌طور معمول شوهران خود را در امور سیاسی آگاه‌تر می‌دانند (ملکویتیان، ۱۳۸۲: ۱۳۹).

1. Siltanen
2. Starn worth

— محافظه‌کاری زنان از نظر سیاسی: بنابر پژوهش‌های لیپست، به‌طور تقریبی در تمام کشورهایی که درباره آنها اطلاعاتی در دست است، زنان بیش از مردان از احزاب محافظه‌کار حمایت می‌کنند. در آلمان غربی در اوایل دهه ۱۹۶۰، ۵۰ درصد کسانی که به حزب دموکرات مسیحی رأی دادند، زن بودند. رقم مشابه برای حزب سوسیال‌دموکرات ۴۸ درصد بوده است. اما در مجموع، دیدگاه گرایش محافظه‌کارانه زنان مورد تأیید همه‌جانبه قرار نگرفته است. به‌علاوه پژوهش‌های موردنظر بیشتر مربوط به یک انتخابات هستند و مطالعات تطبیقی به‌عمل نیامده است. به‌طور کلی براساس شواهد موجود اختلاف میان حمایت زن‌ها و مرد‌ها از احزاب محافظه‌کار به‌طور متوسط حدود ۷ درصد بوده است؛ یعنی زنان ۷ درصد بیشتر از مردان به چنان احزابی رأی داده‌اند. بنابراین وقتی تعداد بیشتری از زنان نسبت به مرد‌ها به احزاب محافظه‌کار رأی می‌دهند، اختلاف اندک است.

— سنت‌گرایی زنان: وفاداری زنان نسبت به احزابی که به‌طور سنتی در قدرت بوده‌اند (خواه چپ یا راست) و در نتیجه ثبات و تداوم در شیوه رأی دادن در بین زنان بسیار رایج‌تر بوده است. برای زنان، نوسان در عقاید سیاسی در مجموع ناخوشایندتر است تا برای مردان. درست در نقطه مقابل برخی پژوهش‌ها از سرسری بودن و بی‌ثباتی زنان در گرایش‌های حزبی سخن گفته‌اند؛ با آنکه زنان در زندگی سیاسی به پایداری به سنت‌ها و انعطاف‌پذیری شهرت یافته‌اند. در این زمینه پژوهش‌های گوناگون، نتایج مختلفی به دست داده‌اند (ملکوئیان، ۱۳۸۲: ۱۴۰).

— سیاست‌گریزی زنان: براساس پژوهش‌های موجود در همه‌جا به‌طور متوسط یک‌سوم زنان اعلام داشته‌اند که سیاست به زندگی آنها ربطی ندارد. علاقه زنان تحصیل‌کرده در دانشگاه به سیاست به اندازه متوسط علاقه مردان به سیاست بوده است. گرایش عمده پژوهش‌های موجود در این خصوص در جهت اثبات این نکته کلی است که زنان «موجودات سیاسی» نیستند، بلکه بیشتر به مسائل زندگی شخصی و خصوصی یا «اجتماعی» علاقه‌مندند. چنین تصوراتی براساس پژوهش‌های محدود استوار است و از این‌رو قابل بحث است. در چنین پژوهش‌هایی استدلال شده است که زنان کمتر از مردان سیاسی شده‌اند. حداکثر اینکه زنان نسبت به سیاست دیدگاهی بیشتر اخلاق‌گرایانه دارند تا واقع‌بینانه. براساس چنین پژوهش‌هایی سیاست به مفهوم تعقیب منافع شخصی از طریق رقابت و ستیزه مشغله‌ای مردانه تلقی می‌شود. حال آنکه زنان به انگیزه‌های اخلاقی رأی می‌دهند نه از روی نفع‌جویی و جاه‌طلبی (بشیریه، ۱۳۷۷: ۲۹۵-۲۹۱).

ج) دیدگاه اسلامی

دیدگاه اسلامی، نسبت به زن، بر پایه صفت ایمانی او به‌عنوان فردی از افراد امت که رابطه اعتقادی، او را به سایر افراد امت پیوند می‌دهد، استوار است. رابطه اعتقادی، رابطه‌ای است که

حرکت سیاسی زن را صبغه‌ای خاص می‌بخشد، زیرا با این دید جنبش زنان همراه با حرکت و فعالیت در جهت تحقق مقاصد شرع که حاکم بر جامعه است، جریان می‌یابد. فعالیت سیاسی زنان در محدوده امت اسلامی دارای چند شرط است:

۱. صلاحیت، شرط صحت مکلف ساختن فرد به واجبات شرعی از جمله عمل سیاسی است؛ یعنی شخص مکلف باید صلاحیت انجام آنچه را به آن مکلف می‌شود، دارا باشد؛

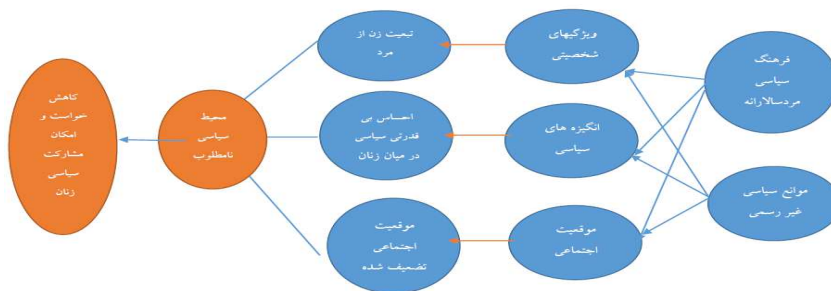
۲. شعور و آگاهی، از بارزترین شروط مشارکت سیاسی است.

مسئله‌ای که با آگاهی و رشد زنان پیوند محکمی دارد، مسئله تعلیم و تربیت زنان است. در زمان رسول خدا (ص) نهاد مسجد، عهده‌دار وظایف و مسئولیت‌های دینی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود و دولت اسلامی پس از پیامبر (ص) به تدریج نهادهایی را برای انجام این مسئولیت‌ها پدید آورد. این نهادها مربوط به همه مسلمانان است، بنابراین اصل باید بر مشارکت زنان در این نهادها و فعالیت‌ها باشد و بر دولت اسلامی واجب است، شرایط لازم را برای زن فراهم کند تا در نهادهای آموزشی و تبلیغی و اجتماعی و سیاسی به فعالیت و کسب آگاهی‌های لازم بپردازد. در مقابل بر زن واجب است متناسب با صلاحیت و زمینه‌های فعالیت این مؤسسات در رشد خود بکوشد. عمل سیاسی زن در نگاه اسلامی، یک امانت و یک تکلیف شرعی است، اما در نگاه غربی حقی است که زنان آن را مطالبه می‌کنند و هدفی که در تحقق آن می‌کوشند و منزلتی اجتماعی است که برای تحصیل آن تلاش می‌شود. این امر وجه تمایز دیدگاه اسلامی از دیدگاه غربی در خصوص عرصه‌های فعالیت سیاسی زن است (رئوف، ۱۳۷۷: ۲۲۵). موضوع فعالیت سیاسی زن در دیدگاه اسلام از موضوع نوسازی اندیشه اسلامی معاصر جدا نیست، زیرا موضوع زن از مهم‌ترین موضوعات و بلکه مهم‌ترین عرصه رویارویی سایر مکتب‌ها با اسلام به‌شمار می‌رود. خروج امت اسلامی از حالت سقوط تمدن کنونی جز با مشارکت فعالانه زن در اصلاح و توسعه امکان‌پذیر نیست. این مشارکت نیازمند فهمی جدید از واقعیت و مکانیزه‌های تغییر آن و درک مسئولیت زن در این تغییر است (رئوف، ۱۳۷۷: ۲۲۸).

جمع‌بندی و ترسیم مدل نظری پژوهش

در بررسی نظریات مربوط به مشارکت سیاسی زنان و موانع پیش روی آن، دریافتیم که این نظریات اغلب نظریاتی تک‌بعدی هستند که تنها بر روی یکی از ابعاد موضوع مشارکت سیاسی زنان و همچنین، تنها بر یک سطح تحلیل (خرد، میانی یا کلان) تمرکز می‌کنند. برای نمونه، نظریات فمینیستی تنها بر روی مؤلفه جنسیت به‌عنوان تنها مانع پیش روی مشارکت سیاسی زنان تأکید می‌کنند (این دسته از نظریات استدلال‌های معطوف به توانایی کمتر زنان برای مشارکت سیاسی را به‌شدت نقد می‌کنند) و به شیوه‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه تأثیر دیگر عوامل را

نادیده می‌گیرند. در سویی دیگر، نظریات غیرفمینیستی هم نگاهی تک‌بعدی به مشارکت سیاسی زنان دارند و با تأکید بیش‌ازحد بر روی عوامل فرهنگی و خانوادگی مانند ضرورت تابعیت زنان از همسران خود در رفتار سیاسی (فرهنگ پدرسالارانه)، و محافظه‌کاری سیاسی زنان (این دسته از نظریات مشارکت سیاسی زنان را مشارکت سیاسی فعال و تأثیرگذار نمی‌دانند؛ بلکه آن را مشارکتی غیرفعال و تبعی (بنابر اراده همسر) محسوب می‌کنند) نقش عامل جنسیت (به‌عنوان یک مانع اساسی در مقابل مشارکت سیاسی زنان) را بسیار کم‌رنگ جلوه می‌دهند. درک این محدودیت‌ها سبب شد تا این پژوهش تلاش خود را معطوف به جست‌وجوی نظریه‌ای کند که امکان در نظر گرفتن و بررسی مجموعه‌ای از عوامل مرتبط با مشارکت سیاسی زنان (اعم از نظام‌های ارزشی و دینی) در سطوح تحلیل مختلف اعم از سطح تحلیل فردی (خرد)، خانوادگی (میانی) و اجتماعی (کلان) را مهیا کند. بر این اساس، این پژوهش چارچوب نظری تبیین‌شده توسط میلبرات و گوئل را به‌عنوان نظریه مبنای پژوهش انتخاب کرده است، مبنای نظری که در ادامه به تشریح کاربردی آن پرداخته شده و در انتها نیز مدل نظری پژوهش ترسیم خواهد شد. میلبرات و گوئل در تحلیل خود از مشارکت سیاسی و به‌طور مشخص، مشارکت سیاسی زنان به چهار عامل مهم به شرح زیر اشاره می‌کنند؛ عواملی که به باور آنها انگیزه و فضای عمل کافی و مطلوب یا برعکس، ناکافی و نامطلوب را برای کنش سیاسی (در اینجا مشارکت سیاسی) افراد فراهم می‌آورند؛ این چهار عامل عبارت‌اند از: ویژگی‌های شخصیتی (سطح تحلیل خرد)؛ انگیزه‌های سیاسی (سطح تحلیل خرد)؛ موقعیت اجتماعی (سطح تحلیل میانی و کلان)؛ فرهنگ سیاسی (سطح تحلیل میانی و کلان)؛



مدل پژوهش (بر مبنای نظریه میلبرات و گوئل)

در توضیح مدل پیشنهادی باید گفت که دو عامل فرهنگ سیاسی مردسالارانه یا به تعبیر کلی‌تر، غلبه فرهنگ مردسالاری در جامعه در کنار موانع سیاسی غیررسمی، تأثیر منفی روی

سه عامل مرتبط با مشارکت یعنی ویژگی‌های شخصیتی، انگیزه‌های سیاسی و موقعیت اجتماعی زنان در جامعه گذارده و با تثبیت الگوها و پیامدهایی چون ضرورت تبعیت زنان از مردان، تضعیف موقعیت اجتماعی زنان و ایجاد حس بی‌قدرتی سیاسی در میان آنها، محیط سیاسی نامطلوبی را برای مشارکت سیاسی زنان فراهم آورده و در نتیجه، مشارکت آنها را کاهش داده است.

بررسی تاریخی مشارکت سیاسی زنان

در بررسی تاریخی میزان و چگونگی مشارکت سیاسی زنان در دوره‌های گوناگون تاریخی دریافته‌ایم که موضوع مشارکت سیاسی زنان همواره حتی در صورت پذیرش اصل آن نیز در ذیل مشارکت سیاسی مردان تعریف شده است؛ به این معنا که به‌رغم پذیرش اصل مشارکت زنان، احزاب مختص زنان ایجاد شده و به زنان اجازه فعالیت در سطوح بالا در کنار مردان داده نشده یا به شکل محدود است. در مقاطعی نیز به دلایل ذکرشده و به‌واسطه تأثیرگذاری متغیرهایی چون فرهنگ سیاسی پدرسالارانه و ... اساساً خود این مشارکت محل شک و تردید بوده است. با توجه به این دریافت، در بخش بعد تلاش خواهد شد تا این دریافت تاریخی— نظری در معرض آزمون آماری و داده‌محور قرار گیرد تا صحت و سقم این ادعا با استناد به داده‌های عینی سنجیده شود.

یافته‌ها و تحلیل آماری

در فرایند اجرایی در این بخش از مقاله، نخست پرسشنامه‌هایی که توسط پاسخگویان در احزاب مختلف تکمیل شده‌اند، جمع‌آوری شده و داده‌های خام مورد نیاز به‌منظور توصیف و آزمون فرضیه‌ها به کمک رایانه و نرم‌افزار استخراج می‌شوند و سپس این داده‌ها از طریق نرم‌افزار SPSS تجزیه و تحلیل شده و در دو مرحله به اطلاعات مورد استفاده در این تحقیق، تبدیل می‌گردند. در مرحله اول که تجزیه و تحلیل توصیفی است، داده‌های جمع‌آوری شده به‌صورت جدول آمار توصیفی و فراوانی و نمودار میله‌ای ارائه می‌شود و در مرحله دوم که تجزیه و تحلیل استنباطی است، با استفاده از آزمون کولموگروف- اسمیرنوف و آزمون t تک‌نمونه‌ای فرضیه‌های پژوهش بررسی می‌شوند.

جدول ۱. فراوانی تحصیلات پاسخ‌دهندگان

درصد فراوانی	فراوانی	تحصیلات
۳۸	۷۳	لیسانس
۲۹/۷	۵۷	فوق‌لیسانس
۲۵/۲	۴۹	دکتری
۶/۸	۱۳	بدون پاسخ

جدول ۲. فراوانی وضعیت تأهل پاسخ‌دهندگان

درصد فراوانی	فراوانی	وضعیت تأهل
۸/۹	۱۷	مجرد
۸۲/۸	۱۵۹	متأهل
۸/۳	۱۶	بدون پاسخ

جدول ۳. فراوانی سن پاسخ‌دهندگان

درصد فراوانی	فراوانی	وضعیت تأهل
۶/۸	۱۳	کمتر از ۳۰ سال
۲۱/۹	۴۲	۳۰-۴۰ سال
۵۷/۸	۱۱۱	بیشتر از ۴۰ سال
۱۳/۵	۲۶	بدون پاسخ

در این قسمت به شرح نتایج پرداخته خواهد شد که بعد تحلیلی و استنباطی تحقیق را پوشش می‌دهند. این نتایج، نه به بررسی نمونه آماری، که به بررسی ویژگی‌های مربوط به پارامتر جامعه آماری تحقیق می‌پردازد. هدف از نتایجی که در این قسمت ارائه می‌شود، آن است که به مدد آزمون‌های آماری متناسب، بتوان به پاسخ پرسش‌های تحقیق دست یافت.

آزمون کولموگروف - اسمیرنوف

به‌منظور بررسی فرضیه‌های پژوهشی ابتدا باید نرمال بودن داده‌ها بررسی شود. فرضیات این آزمون به‌صورت زیر است:

H_0 : متغیرها دارای توزیع نرمال‌اند؛

H_1 : متغیرها توزیع نرمال ندارند؛

بنابراین نتایج این آزمون به‌صورت زیر است:

جدول ۴. نتیجه آزمون کولموگروف - اسمیرنوف

متغیرها	آمار Z آزمون	سطح معنی داری
شاخص‌های فرهنگ سیاسی پدرسالارانه	۱/۰۲۷	۰/۲۴۲
شاخص‌های موانع سیاسی غیررسمی	۱/۳۴۰	۰/۰۵۸

با توجه به نتایج جدول، چون سطح معنی داری بیشتر از ۰/۰۵ است، فرضیه صفر (نرمال بودن داده‌ها) پذیرفته می‌شود. پس می‌توان گفت داده‌ها ویژگی نرمال بودن را دارند. حال که نرمال بودن داده‌ها پذیرفته شده، به منظور بررسی فرضیه پژوهش از آزمون t تک‌نمونه‌ای استفاده می‌شود. از آنجا که سؤالات پرسشنامه در یک طیف لیکرت ۵ گزینه‌ای طراحی شده‌اند و با توجه به اینکه میانگین امتیاز گزینه‌ها برابر ۳ و امتیاز بیشتر نشان‌دهنده موافق بودن افراد با تأثیر این شاخص است، بنابراین عدد ۳ را به عنوان میانگین نظری داده‌ها در نظر می‌گیریم و چنانچه مقدار میانگین مشاهده شده بیشتر از ۳ باشد، بیانگر تأثیرگذار بودن عامل مورد نظر است.

بررسی شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه برای سه حزب اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و حزب زنان

جدول ۵. نتایج آزمون t تک‌نمونه‌ای

احزاب	آماره t	میانگین مشاهده شده	میانگین نظری	اختلاف میانگین‌ها	درجه آزادی	سطح معنی داری	حد پایین	حد بالا
حزب اصول‌گرا	-۲/۵۶	۲/۷۹	۳	-۰/۲۱	۶۳	۰/۰۱۳	-۰/۳۷۷۱	-۰/۰۴۶۵
حزب اصلاح‌طلب	۷/۳۴۷	۳/۵۱	۳	۰/۵۱	۶۳	۰/۰۰۰	۰/۳۷۲۸	۰/۶۵۱۵
حزب زنان	۱۴/۰۴۵	۳/۸۸	۳	۰/۸۸	۶۳	۰/۰۰۰	۰/۷۵۶۵	۱/۰۰۷۴

بر اساس یافته‌های جدول، سطح معنی داری حزب اصول‌گرا کمتر از ۰/۰۵ است. بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال به منظور بررسی این موضوع که میانگین بیشتر از ۳ است یا کمتر، فاصله اطمینان تفاوت میانگین آنها را در نظر می‌گیریم. همان‌طور که مشاهده می‌شود، حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب اصول‌گرا در زمینه حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه منفی است و این به معنای تأثیرگذار نبودن این شاخص به عنوان یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در

احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر افراد اصول‌گرا، شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب نیست.

براساس یافته‌های جدول، سطح معنی‌داری حزب اصلاح‌طلب کمتر از ۰/۰۵ است. بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال به‌منظور بررسی این موضوع که میانگین بیشتر از ۳ است یا کمتر، فاصله اطمینان تفاوت میانگین آنها را در نظر می‌گیریم. همان‌طور که مشاهده می‌شود، حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب اصلاح‌طلب در زمینه حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه مثبت است و این به معنای تأثیرگذار بودن این شاخص به‌عنوان یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر افراد اصلاح‌طلب، شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است.

براساس یافته‌های جدول، سطح معنی‌داری حزب زنان کمتر از ۰/۰۵ است. بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال به‌منظور بررسی این موضوع که میانگین بیشتر از ۳ است یا کمتر، فاصله اطمینان تفاوت میانگین آنها را در نظر می‌گیریم. همان‌طور که مشاهده می‌شود، حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب اصول‌گرا در زمینه حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه مثبت است و این به معنای تأثیرگذار بودن این شاخص به‌عنوان یکی از موانع اصلی حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر حزب زنان، شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه، از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است.

همان‌گونه که میانگین مشاهده‌شده در جدول نشان می‌دهد، از بین دو حزب اصلاح‌طلب و حزب زنان که شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه را به‌عنوان یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب تأیید کرده‌اند، حزب زنان میانگین بیشتری نسبت به اصلاح‌طلبان دارد و این نشان می‌دهد افراد بیشتری در حزب زنان نسبت به حزب اصلاح‌طلبان بر این موضوع توافق نظر دارند که شاخص حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است.

بررسی شاخص وجود موانع غیررسمی سیاسی برای سه حزب اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و حزب زنان

جدول ۶. نتایج آزمون t تک‌نمونه‌ای

احزاب	آماره t	میانگین مشاهده شده	میانگین نظری	اختلاف میانگین‌ها	درجه آزادی	سطح معنی داری	حد پایین	حد بالا
حزب اصول‌گرا	۳/۷۸۳	۳/۳۶	۳	۰/۳۶	۶۳	۰/۰۰۰	۰/۱۶۸۳	۰/۵۴۵۲
حزب اصلاح‌طلب	۱۲/۶۰۴	۳/۸۲	۳	۰/۸۲	۶۳	۰/۰۰۰	۰/۶۹۲۴	۰/۹۵۳۴
حزب زنان	۲۱/۹۱۵	۴/۱۳	۳	۱/۱۳	۶۳	۰/۰۰۰	۱/۰۲۹۵	۱/۲۳۶۱

براساس یافته‌های جدول، سطح معنی‌داری حزب اصول‌گرا بیشتر از ۰/۰۵ است، بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال با توجه به حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب اصول‌گرا در زمینه موانع غیررسمی سیاسی که مثبت است، می‌توان گفت این شاخص از عمده موانع مؤثر حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر افراد اصول‌گرا، شاخص موانع غیررسمی سیاسی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. براساس یافته‌های جدول، سطح معنی‌داری حزب اصلاح‌طلب بیشتر از ۰/۰۵ است، بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال با توجه به حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب اصلاح‌طلب در زمینه موانع غیررسمی سیاسی که مثبت است، می‌توان گفت این شاخص از عمده موانع مؤثر حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر افراد اصلاح‌طلب، شاخص موانع غیررسمی سیاسی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. براساس یافته‌های جدول، سطح معنی‌داری حزب زنان نیز بیشتر از ۰/۰۵ است، بنابراین فرضیه صفر یعنی برابر بودن میانگین متغیرها با میانگین نظری یعنی ۳ پذیرفته نمی‌شود. حال با توجه به حد پایین و بالای فاصله اطمینان تفاوت میانگین‌های حزب زنان در زمینه موانع غیررسمی سیاسی که مثبت است، می‌توان گفت این شاخص از عمده موانع مؤثر حضور مؤثر زنان، زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. بنابراین از نظر حزب زنان، شاخص موانع غیررسمی سیاسی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. همان‌گونه که میانگین مشاهده شده در جدول نشان می‌دهد، از

بین سه حزب اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و حزب زنان که شاخص موانع غیررسمی سیاسی را به‌عنوان یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب تأیید کرده‌اند، حزب زنان دارای میانگین بیشتری نسبت به اصلاح‌طلبان و حزب اصلاح‌طلبان دارای میانگین بیشتری نسبت به حزب اصول‌گراست و این نشان می‌دهد افراد بیشتری در حزب زنان نسبت به حزب اصلاح‌طلبان و اصول‌گرا بر این موضوع توافق نظر دارند که شاخص موانع غیررسمی سیاسی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است. به‌عبارت دیگر، اگر بخواهیم نظرهای احزاب را از نظر میزان اهمیت شاخص موانع غیررسمی سیاسی به‌عنوان یکی از عمده موانع حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور اولویت‌بندی کنیم، می‌توان گفت حزب زنان در رتبه اول، اصلاح‌طلبان در رتبه دوم، و اصول‌گرایان در رتبه سوم قرار گرفته‌اند. بنابراین با توجه جداول و نمودار فراوانی برای هر سؤال و با توجه به نتایج آزمون t می‌توان گفت حزب زنان نسبت به اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان نسبت به اصول‌گرایان بیشتر بر این موضوع تأکید دارند که حاکمیت فرهنگ پدرسالارانه و وجود موانع غیررسمی سیاسی از موانع اصلی حضور مؤثر زنان در احزاب فراگیر کشور پس از تصویب قانون احزاب است.

نتیجه

در این بخش به بررسی نتایج آماری به‌دست‌آمده از تحلیل پاسخ‌های پرسش‌شوندگان با استفاده از ابزار SPSS خواهیم پرداخت. آمارهای موجود حاکی از آن است با اینکه نقش و تأثیر زنان در فعالیت‌های گوناگون به‌خصوص در سال‌های اخیر چشمگیر بوده است، هنوز هم ظرفیت‌های بالقوه بسیاری در زمینه فعالیت‌های مدیریتی وجود دارد که به دلایل گوناگون بدون استفاده مانده‌اند و زنان ایران از نظر حضور در رأس هرم قدرت و سهم درآمدی جایگاه مناسبی ندارند. از جمله موانع فرهنگی می‌توان به وجود فرهنگ پدرسالارانه، حاکمیت نگرش‌های سنتی در جامعه، ارزش‌ها و هنجارهای نامناسب فرهنگی و موانع غیررسمی سیاسی، وجود تبعیض در ساختارهای سیاسی به‌ویژه حزبی و نحوه گزینش نیروی کار اشاره کرد. در مورد تحلیل نسبت تأثیرگذاری دو متغیر مستقل فرهنگ سیاسی پدرسالارانه و موانع سیاسی غیررسمی بر سطح و میزان مشارکت سیاسی زنان، یافته‌های پژوهش (خروجی SPSS) نشان از آن داشت که از نظر احزاب اصول‌گرا، این عامل تأثیر چندانی بر مشارکت سیاسی زنان نداشته است؛ درحالی‌که احزاب اصلاح‌طلب و به‌ویژه احزاب زنان نگاهی معکوس داشتند و معتقد بودند که این عامل در فراهم آوردن محیط نامطلوب برای فعالیت سیاسی زنان و بی‌قدرتی آنان نقش پررنگی ایفا کرده و می‌کند. در تحلیل این یافته‌ها و به‌ویژه تفاوت میان

نگاه احزاب اصول‌گرا و اصلاح‌طلب در خصوص این متغیر باید گفت که به نظر می‌رسد مخالفت احزاب اصول‌گرا با تأثیرگذاری این عامل برآمده از نگاه سنتی مردسالارانه تثبیت شده در ذهنشان است، به این معنا که برای آنها نگاه مردسالارانه در عرصه سیاست نه یک فرض قابل بررسی بلکه یک پیش‌فرض است، بنابراین آنها به مرحله بررسی تأثیر این عامل بر مشارکت سیاسی زنان نمی‌پردازند، چون معتقدند اساساً هر گونه مشارکتی باید در همین فضا صورت گیرد. در بخش بعدی و در بررسی تأثیرگذاری متغیر مستقل موانع سیاسی غیررسمی که به‌طور غیرمستقیم بر تصمیم‌گیری‌های سیاستمداران و تدوین قوانین تأثیر می‌گذارد نیز یافته‌ها حاکی از آن بودند که هر سه دسته احزاب اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و زنان نسبت به تأثیرگذاری این عامل بر مشارکت سیاسی زنان اذعان داشته‌اند، البته زنان در بیان دیدگاه خود مصمم‌تر از دو دسته دیگر بودند. در بیان شاخص‌های این متغیر مواردی مانند تلقی سیاست به‌عنوان امری مردانه، حاکمیت عرف در سیاست، تأثیرپذیری قوانین از فرهنگ سیاسی مردسالار، رویکرد جنسیتی به امر سیاسی، تصمیم‌گیری پنهان و انحصار آن در دست مردان، تصور منفی رهبران حزبی از زنان مبنی بر اینکه زنان دارای توانایی‌های ضعیف برای سازماندهی و فاقد مهارت‌های اجتماعی‌اند، تفسیر جنسیتی از دین، نظام آموزشی مردسالارانه و در نهایت نبود آگاهی سیاسی میان زنان در نظر گرفته شد که هر کدام به‌صورت پرسشی مجزا در اختیار پاسخ‌دهندگان قرار گرفت.

در انتها و در تحلیل نسبت میان چارچوب نظری و یافته‌های به‌دست آمده با فرضیه پژوهش حاضر باید گفت که در جمع‌بندی نگاه فعالان حزبی در خصوص سطح و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل فرهنگ سیاسی مردسالارانه و موانع سیاسی غیررسمی بر روی متغیر وابسته مشارکت سیاسی زنان، یافته‌های این پژوهش مهر تأییدی بر این مدعا زد که دو عامل فرهنگ سیاسی مردسالارانه یا به تعبیر کلی‌تر، غلبه فرهنگ و بینش مردسالاری در جامعه و فقدان فرهنگ سیاسی مشارکتی فعال در کنار موانع سیاسی غیررسمی، تأثیر منفی روی سه عامل مرتبط با مشارکت یعنی ویژگی‌های شخصیتی، انگیزه‌های سیاسی و موقعیت اجتماعی زنان در جامعه گذارده و با تثبیت الگوها و پیامدهایی چون ضرورت تبعیت زنان از مردان، تضعیف موقعیت اجتماعی زنان و ایجاد حس بی‌قدرتی سیاسی در میان آنها، محیط سیاسی نامطلوبی را برای مشارکت سیاسی زنان فراهم آورده و در نتیجه، مشارکت آنها را کاهش داده است.

به نظر می‌رسد بهبود شرایط سیاسی زنان برای حضور در عرصه‌های تصمیم‌گیری سیاسی، نیازمند اصلاح شرایط موجود اعم از اصلاح نگرش و فهم منطبق با نیازهای روز است و باید شرایط حضور زنان را بهینه کرد؛ چه از نظر شرایط درون خانواده و تغییر الگوی رفتاری درون خانواده و چه شرایط محیطی اجتماعی. در این میان بررسی نظام ارزشی - فرهنگی جامعه حائز

اهمیت است، چراکه فرهنگ و ارزش‌ها در تعیین رفتار انسانی، نقش کلیدی دارد. ارتقای مشارکت زنان در سطوح مختلف در جامعه ایران، به دلایل تاریخی که فرهنگ غالب را نیز شکل می‌دهد، با موانع جدی مواجه است؛ موانعی که به وجود محدودیت‌های ارزشی و فرهنگی مربوط می‌شود و سرانجام از فقدان سیستم حمایتی و پشتیبانی برای مشارکت نشأت می‌گیرد.

در این زمینه پیشنهاد می‌شود تا تعدیل در نگرش‌های سنتی و تعصبات و شرایط نابرابر در دستور کار فرهنگی و آموزشی قرار گیرد. تغییر نگرش‌ها و باورهای عمومی نسبت به حاکمیت فرهنگ پدرسالاری و تغییر ارزش‌های مردسالارانه با گذر از جامعه سنتی به مدرن از طریق فرهنگ‌سازی و برنامه‌ریزی بلندمدت و راهبردی امکان‌پذیر خواهد بود. تدوین و تقویت سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای حمایت از نقش‌های چندگانه زنان، به‌طوری‌که این برنامه‌ها مشوق تقسیم مسئولیت‌های زنان و مردان در عرصه‌های گوناگون سیاست باشد نیز به بهبود جایگاه زنان به‌ویژه در احزاب کمک می‌کند. همچنین پیشنهاد می‌شود تا تصورات قالبی و نگرش‌های منفی اجتماعی که در مورد تصدی پست‌های بالای مدیریتی به‌ویژه در عرصه سیاسی از طرف زنان وجود دارد، از بین برود و فرهنگ و زمینه‌های مناسب برای رشد آنان ایجاد شود تا آنها نیز بتوانند لیاقت‌ها و شایستگی‌های فردی و اجتماعی خود را نشان دهند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آبوت، پاملا؛ و والاس، کلر (۱۳۷۶). درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.
۲. آقابخشی، علی؛ و افشاری راد، مینو (۱۳۷۵). فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
۴. دوورژه، موریس (۱۳۴۹). اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: فرانکلین.
۵. راش، مایکل (۱۳۸۷). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
۶. رئوف، هبه (۱۳۷۷). مشارکت سیاسی زن، دیدگاهی اسلامی، ترجمه محسن آرمین، تهران: قطره.
۷. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۲). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
۸. مصفا، نسرین (۱۳۷۵). مشارکت سیاسی زنان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۹. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۷۷). مرجعیت سیاسی ایران در آستانه انقلاب اسلامی، تهران: جرعه جاری.
۱۰. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸). حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع، تهران: دادگستر.

ب) خارجی

11. Afshar, Haleh (1985). "Women, stae and ideology in Iran", *third world quarterly*, Vol 7, No 2, pp: 256-278.
12. Millbrath, L (1981), *Political Participation in Hanbook of Plitical Behaviour*, Vol.4 New York: Plenum Press.
13. Walby, Silvia (1988). "The Impact of Feminism on Sociology", *Sociological Research Online*.